

در محکومیت همجنس‌گرایی

همجنس‌گرایی و ادیان

گاه و بیگاه در روزنامه‌ها می‌خوانیم که در غرب "همجنس‌گرایی" رواج یافته و نزدیک است که شکل قانونی به خود گیرد (یا در برخی کشورها این امر رخ داده‌است). از این زشت‌تر گفته می‌شود که گاهی فلان کشیش! پای به میدان نهاده و دو مرد (یا دو زن) را به عقد ازدواج یکدیگر در آورده‌است و اجازه می‌دهد که آندو با یکدیگر روابطی خاص! داشته‌باشند و در عین حال، جناب کشیش خود را نمایندهٔ عیسی‌ای پاک^۲ و مفسر کتاب مقدس معرفی می‌کند!

این روحانی‌نمایان بی‌آزرم، گویی ماجرای "قوم لوط" را در کتاب مقدس خود نخوانده‌اند و از سرانجام شهرهای آنان به ویژه سدوم و عموره، آگاهی ندارند و نمی‌دانند که به گزارش تورات: «**خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش از آسمان باراند**» (کتاب پیدایش، باب ۶: ۲۴).

آیا این واعظان قرن! ندیده‌اند که کتاب مقدس می‌گوید: «**از دختران اسرائیل، فاحشه‌ای نباشد و از پسران اسرائیل، لواط‌کننده‌ای نباشد**» (کتاب پیدایش، باب ۲۲: ۱۷).

آیا آنها خبر ندارند که کتاب مقدسشان از نابود ساختن لواط‌کاران و ویرانی خانهٔ آنان بوسیلهٔ پادشاهان یهود با تأیید و تجلیل یاد می‌کند؟ (کتاب اول پادشاهان، باب ۲۲: ۴۶ و دوم پادشاهان، باب ۲۳: ۷).
آیا در رسالهٔ پولس مقدس خود به "رومیان" نخوانده‌اند که نوشته‌است:

«از این سبب، خدا ایشان را به هوسهای خبیث و گذارد به طوریکه زنانشان، عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند و همچنین مردان، استعمال طبیعی زنان را ترک کرده از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده عقوبتی سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند» (رسالهٔ پولس به رومیان باب ۱: ۲۶ تا ۲۸).

تأسف‌آور تر از فتوی و کار این قبیل کشیشان، این است که امر بر برخی ایرانیان مسلمان مشتبه شده و اخیراً در امریکا و در جوامع علمی، در صدد توجیه و بی‌عیب‌شماری "همجنس‌گرایی" برآمده‌اند و در این باره سخنرانی می‌کنند و جزوه می‌نویسند! این افراد در آن محیط که متأسفانه آمادهٔ پذیرش این انحراف شده‌است، به مخاطبان جوان و ایرانی خود چنین تلقین می‌کنند که هیچ دلیل عقلی و نقلی بر زشتی اعمال همجنس‌گرایانه وجود ندارد (و معلوم است که این نظریه در آنجا چه ثمره‌ای ببار می‌آورد!) با آنکه ایرانی اصیل و حق‌پرست، نه تنها پس از اسلام، بلکه پیش از اسلام نیز همواره چنین اعمالی را بلحاظ عقلی زشت و غیر طبیعی می‌دانسته و بنا بر

آموزشهای دینی، به شدت ممنوع شمرده است. چنانکه در کتاب "وندادید" که بخشی از اوستا به شمار می آید و احکام و قوانین آئین زرتشت را بازگو می نماید، آمده است که زرتشت اسپنتمان از اهورامزدا پرسید:

«ای دادار گیتی ... اگر مردی با مرد دیگری لواط کند، سزای او چیست؟ اهورامزدا پاسخ داد: هشتصد ضربه با شلاق اسبرانی و هشتصد ضربه با شلاق فرمانبرداری (چرمی)» (وندادید با ترجمه و توضیح هاشم رضی، ج ۲، ص ۸۷۳).

همچنین در "وندادید" آمده است:

«اهورامزدا گفت: ای زرتشت اسپنتمان، لواط دهنده و لواط کننده (هر کدام) دیو است و دیوپرست است و با دیوها یار و همنشین است» (وندادید، ج ۲، ص ۸۷۴).

اما قرآن کریم (که ظاهراً سخنران ایرانی ادعا نموده: از کنار موضوع لواط، با نرمی گذاشته است!) لواط کاران را **ظالمین** (هود: ۸۳)، **مجرمین** (اعراف: ۸۴)، **فاسقین** (انبیاء: ۷۴)، **جاهلین** (نمل: ۵۵) و **مفسدین** (عنکبوت: ۳۰) خوانده است و عمل آنها را فاحشه یعنی "زشتکاری" شمرده (اعراف: ۸۰) و کاری خبیث (انبیاء: ۷۴) معرفی کرده است. شگفت از مسلمانی که گمان کند قرآن عظیم از کنار این موضوع با نرمی گذر نموده است! به قرار مسموع ادعا شده است که: چون قوم لوط به روایت قرآن، برای تجاوز جنسی به خانه پیامبرشان هجوم برده بودند، قرآن کار آنان را زشت و قبیح شمرده و گرنه، نفس عمل از دیدگاه قرآن، چندان مذموم نیست!

در صورتی که قرآن مجید، صرفنظر از هجوم مزبور، با فعل ماضی استمراری از کار مستمّر قوم لوط یاد می کند و آن را عملی خبیث می شمرد و می فرماید:

كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ (انبیاء: ۷۴) یعنی: «آنان در گذشته نیز بدان اعمال خبیث می پرداختند و گروهی بدکار و فاسق بودند».

قرآن مخصوصاً عمل زشت آنها را بر خلاف سنت طبیعی و مولود جهالت می داند و از قول پیامبر قوم لوط به آنان می فرماید: **أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ؟ ءَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ** (نمل: ۵۴ و ۵۵). یعنی: «آیا دیده (و دانسته) به کار زشت روی می کنید؟! آیا شما از روی شهوت به جای زنان به جانب مردان می آید؟! حَقّاً شما گروهی هستید که رفتاری جاهلانه دارید».

آری، قوم لوط پیش از آنکه به خانه پیامبر خود هجوم برند، به آن عمل ناشایست می‌پرداختند و قرآن کریم هم مکرراً از این امر حکایت می‌کند و در ضمن آیات مربوط به آنان، باز می‌فرماید: *وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ* (هود: ۷۸) یعنی: «آنها پیش از آن هم بدان اعمال ناپسند می‌پرداختند». بنابراین، زشتی عمل ایشان از دیدگاه قرآن، به حادثه مزبور، محدود نبوده‌است.

اساساً همه ادیان (چه سامی و چه آریایی) در قبح و حرمت همجنس‌گرایی میان مردان یا زنان، اتفاق دارند و کسی نمی‌تواند عادلانه و محققانه، این امر مسلم را انکار کند.

همجنس‌گرایی از دیدگاه فلاسفه قدیم

روی سخن ما در اینجا با جزوه‌ای است که اخیراً تحت عنوان "اقلیت‌های جنسی" منتشر شده^۱ و نویسنده در صدد برآمده است تا دلائل برخی از فیلسوفان را در زشتی و ممنوعیت همجنس‌گرایی، نقض کند. ابتدا به رأی دو تن از فیلسوفان قدیم – افلاطون و ارسطو – اشاره نموده و سپس نظر برخی از فلاسفه جدید غرب را آورده و رد کرده‌است. وی چنین می‌نویسد:

[افلاطون در کتاب قوانین در مقام نقد رفتارهای همجنس‌گرایانه، این رفتارها را "غیر طبیعی" می‌خواند و مقصود او از این جمله اینست که این نوع رفتارها را حتی در میان حیوانات هم نمی‌توان مشاهده کرد]. (جزوه مزبور، صفحه ۴).

سپس در نقد نظر افلاطون می‌نویسد:

[اولاً این استدلال مبتنی بر ادعایی نادرست است. یعنی پیش فرض آن این است که رفتارهای همجنس‌گرایانه در میان حیوانات، یافت نمی‌شوند. اما ظاهراً پژوهش‌های علمی نشان می‌دهد که در میان حیوانات از جمله پستانداران رده‌های تکاملی بالا – نظیر شامپانزه – هم رفتارها و روابطی مشاهده می‌شود که کاملاً با توصیف رفتارهای همجنس‌گرایانه، همخوان است]. (جزوه مزبور، صفحه ۷).

شگفتا که نویسنده، عمل طبیعی میلیاردها حیوان و دوری آنها از همجنس‌گرایی را در نظر نگرفته و کار چند میمون را ملاک طبیعی بودن می‌شمرد! در صورتی که اولاً هیچ آماری عمل لواط را به طور کامل برای شامپانزه‌ها ضبط نکرده‌است بلکه شاید برخی مشاهدات حاکی از آن بوده که گاهی دو تن از آنان عاشقانه به یکدیگر چسبیده‌اند و کسی از احساسات درونی آن چند شامپانزه خبر ندارد و نمی‌داند که قصد آنها چه بوده‌است؟ ثانیاً معلوم نیست که آنها بیمار شده و قدرت تشخیص خود را (درباره نر و ماده) از دست داده بودند یا نه؟ ثالثاً

^۱ این جزوه، به امضای "آرش نراقی" در کالیفرنیا – سانتا باربارا – به تحریر در آمده و در "سایت" نامبرده منعکس شده‌است.

معلوم نیست که این انحراف از طبیعت، بر اثر محرومیت جنسی پدید آمده است یا نه؟ رابعاً اگر چند انسان یا چند شامپانزه مثلاً به جای غذای طبیعی، از "گج دیوار" تغذیه کنند، آیا ما حق داریم که گج خوردن را غذای طبیعی انسان یا شامپانزه به شمار آوریم؟! خامساً آیا زهدان (یعنی رَحِم حیوانات ماده) برای رابطه جنسی آنان ساخته شده یا محلّ دفع فضولات آنان، برای این کار تعبیه گشته است؟ داوری با خردمندان است.

ایراد دوّم نویسنده بر افلاطون این است که می نویسد:

[به هیچ وجه معلوم نیست که چرا رفتارهای حیوانات می تواند و می باید الگوی رفتارهای انسانی و مبنای داوریهای اخلاقی درباره آن رفتارها باشد. به نظر می رسد که وجود یا عدم وجود رفتارهای خاص در میان حیوانات هیچ ربطی به منزلت و ارزش اخلاقی آن رفتار در قلمرو انسانی نداشته باشد. برای مثال در قلمرو انسانی بسیار رفتارهای اخلاقاً ستوده وجود دارد که هیچ مشابهتی در قلمرو حیوانی ندارد. مانند "عدالت"، "شفقت بر افتادگان"، "کرم" و نظایر آنها که در عالم حیوانات یافت نمی شود، اما این امر به هیچ وجه از ارزش اخلاقی والای آنها نمی کاهد. از سوی دیگر، بسیاری رفتارها در قلمرو حیوانی یافت می شود که در قلمرو انسانی اخلاقاً نکوهیده است. رفتارهایی مانند "درنده خویی" و "مناسبات جنسی با محارم" و غیره]. (جزوه مزبور، صفحه ۷).

بر همه روشن است که افلاطون چون حکمی یگانه درباره انسان و حیوان صادر نموده، بر "طبیعت واحدی" در آنها نگریسته یعنی "وجه مشترک" میان انسان و حیوان را که "غریزه جنسی" باشد در نظر گرفته است نه آنکه اختلافات آنان را ملاک قرار داده باشد. او می گوید: پرندهگان نر، به حکم غریزه جنسی، به سوی پرندهگان ماده می روند. مرد و زن شهر ما (مدینه فاضله افلاطونی) که چون پرندهگان از غریزه جنسی برخوردارند، نباید از دو مرغک کمتر باشند و کاری غیر طبیعی کنند. نویسنده جزوه، در پاسخ به افلاطون "وجوه افتراق" میان انسان و حیوان را مطرح ساخته است و کار او، بدان می ماند که مثلاً ما بینیم مردی به جای آنکه کودک شیرخوار خود را به همسرش - برای شیر دادن - بسپرد، او را به پستان خود افکنده است! و بدو اعتراض نموده بگوییم: حتی سگها هم راه شیر دادن به توله های خود را می دانند، تو مگر از آنها کمتری؟! و آن مرد به ما پاسخ دهد: سگ پارس می کند و من پارس نمی کنم! به علاوه، سگ نمی تواند بنویسد ولی من از این فضیلت بهره مندم. پس، من با سگ قابل مقایسه نیستم و لذا حق دارم که کودک خود را به پستانم افکنم! آیا دلیل این مرد، به نظر خردمندان درست است؟!]

مبنای افلاطون اینست که غریزه طبیعی، اشتباه نمی کند ولی سلیقه آدمی گاهی به خطا می افتد و باید اصلاح شود مانند مادرانی که بر خلاف عاطفه مادری، کودکان خود را رها می کنند و در پی هوسرانی می روند، در صورتی که حیوانات به پرستاری و حمایت از بچه های خود می پردازند. در اینجا می توان به قصد اصلاح عمل، به آن مادر هوسباز گفت: مگر تو از گربه و مرغ و روباه کمتری؟! علت این انحراف هم آنست که به آدمی، آزادی و اختیارات وسیعی داده شده که حیوانات فاقد آن هستند ولی همین آزادی گاهی موجب سقوط وی می شود و آدمیان از قوانین فطری در می گذرند چنانکه "حُبّ نفس و صیانت از آن" در انسان و حیوان، یک قانون خداداد

و فطری است ولی انسانها گاهی به "خودکشی" دست می‌زنند و یا عمداً خطر را از خود دفع نمی‌کنند و البته کارشان عقلاً مذموم و شرعاً ممنوع شمرده می‌شود. آری این مبنا است که به افلاطون اجازه می‌دهد تا میان عمل منحرفانه آدمی و غریزه مشترک انسان و حیوان مقایسه کند و بگوید: نر و ماده در طبیعت برای یکدیگر ساخته شده‌اند و مردی که به جای زن، به سراغ مرد دیگری می‌رود، از اختیارات خود به شکل بدی بهره می‌گیرد و باید عمل وی اصلاح شود.

مبنای مزبور در قرآن کریم هم مطرح شده‌است و می‌فرماید:

خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (روم: ۲۱). یعنی: «خداوند برای شما از نوع خودتان جفت‌هایی آفریده تا بدانها آرامش گیرید». باز می‌فرماید:

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (شعراء: ۱۶۵ و ۱۶۶).

یعنی: «آیا از میان جهانیان به سوی مردان می‌روید و جفت‌هایی را که خدای شما برایتان آفریده‌ها می‌گذارید؟! حَقًّا که شما گروهی متجاوزید».

نویسنده جزوه، پس از افلاطون به ارسطو می‌پردازد و توماس اکویناس و کانت (از فلاسفه مهم غرب) را با ارسطو در این باره، همراهی معرفی می‌نماید. می‌نویسد این فلاسفه گویند که:

[تمام اندامهای بدن ما غایت، نقش، یا کارکرد ویژه‌ای دارند که اصولاً برای انجام آن طراحی شده‌اند. اگر اندامی در خدمت "غایت" خود باشد و نقش اصلی خود را ایفا کند، در وضعیت طبیعی است و اگر بر خلاف آن نقش یا غایت، به کار گرفته شود در وضعیت "غیر طبیعی" است. از سوی دیگر، رابطه مهمی میان "طبیعی" و "خوب" اخلاقی "از یک سو و "غیر طبیعی" و "بد اخلاقی" از سوی دیگر، وجود دارد] (جزوه مزبور، صفحه ۸).

سپس می‌نویسد این فیلسوفان، غایت اصلی از اندامهای جنسی را "تولید مثل" می‌دانند که هیچ اندام دیگری در بدن ما نمی‌تواند چنین نقشی را ایفا کند و لا جرم همجنس‌گرایی را غیر طبیعی می‌شمرند که به تولید مثل نمی‌انجامد و از اینجا به غیر اخلاقی بودن همجنس‌گرایی نیز می‌رسند. آنگاه دو ایراد برایشان وارد می‌نماید. یکی آنکه می‌نویسد:

[آیا این ادعا بدان معناست که هر اندام فقط یک کارکرد صحیح و در خور دارد؟! نقش یا کارکرد اصلی چشم، دیدن است اما اگر کسی از چشم خود برای دلبری از محبوب، استفاده کرد کاری خلاف غایت طبیعی چشم انجام داده‌است؟ نقش یا کارکرد اصلی خوردن، تأمین نیازهای غذایی بدن است اما اگر شما دوستی را برای یک گفتگوی دوستانه به شام دعوت کردید و غذا خوردن را صرفاً بهانه‌ای برای آن مصاحبت دلپذیر قرار دادید، کاری خلاف طبیعت انجام داده‌اید؟ به نظر می‌رسد که اندامهای ما نقش‌ها و کارکردهای چندگانه دارند. به علاوه اگر بپذیریم که تنها غایت یا کار اندامهای جنسی، تولید مثل است در آن صورت، فقط رفتارهای

همجنس‌گرایانه را تحریم و تقبیح نکرده‌ایم بلکه بر آن مبنا تمام مناسبات جنسی غیر همجنس‌گرایانه را هم که به مقصد تولید مثل انجام نمی‌شود یا به تولید مثل نمی‌انجامد، غیر طبیعی و خلاف اخلاق دانسته‌ایم] (جزوه مزبور، صفحه ۱۱).

البته اگر کسی بر سخن فیلسوفان به گونه‌ای سطحی بنگرد، با همین اشکالات روبرو می‌شود که نویسنده جزوه آورده‌است. اما به طور قطع ارسطو و توماس اکویناس و ایمانوئل کانت می‌دانستند که اقلیت محدودی از افراد بشر "عقیم" هستند و فرزند نمی‌آورند در حالی که اندامهای جنسی در ایشان نیز آفریده شده‌است و از اینرو ممکن نیست که ادعا نموده‌باشند این اندامها "فقط" برای "تولید مثل" آفریده شده‌اند بلکه ایشان مهمترین و اصلی‌ترین کارکرد اندامها مزبور را "تولید مثل" معرفی نموده‌اند که فیلسوفان، معمولاً به "اصل" و "قاعده" در طبیعت و جامعه نظر دارند و احکام آن را بیان می‌نمایند، بدون آنکه "استثناء" را انکار کنند. جای تردید نیست که اندامهای جنسی علاوه بر تولید مثل برای امور دیگری و از جمله "کسب لذت" نیز آفریده شده‌اند ولی سؤال اساسی این است که: اندامهای جنسی برای لذت بردن از چه چیزی و چه کسی آفریده شده‌اند؟ آیا این اندامها در آدمی ساخته شده‌اند تا انسان به هر صورت از آنها متمتع گردد و مثلاً از گاو و شتر و خوک بهره جنسی گیرد؟ یا در برابر اندامهای جنسی مرد، اندامهای جنسی زن آفریده شده تا هم به تولید مثل پردازند و هم به لذت و آرامش نائل آیند؟ کدام تدبیر در طبیعت، به کار رفته و کدام غایت، تقدیر شده‌است؟ رأی شرایع الهی و فیلسوفان بزرگ بشر با نظر دوم موافقت دارد اما همجنس‌گرایان که اقلیت ناچیزی در جهان شمرده می‌شوند، به رأی دیگری روی آورده‌اند. آنان در پی "نفس لذت" بر آمده‌اند، بدون آنکه بیاندیشند در طبیعت مقرر شده که آدمی از قوای جنسی خود چگونه و از چه طریقی لذت ببرد؟ عمل ایشان به کسانی می‌ماند که به لذت بردن از غذاهای طبیعی و مطبوع بشر اکتفا نمی‌کنند و برای تلذذ، "مواد مخدر" را می‌بلعند! آیا عمل این گروه، صحیح و منطقی است و با طبیعت سالم بشر موافقت دارد؟

آدمی بارها آزموده‌است که هر گاه، با طبیعت و فطرت خود به مخالفت برخیزد، دچار زیان و خسارت می‌شود.

ایراد دوم نویسنده به فیلسوفان مزبور، اینست که می‌نویسد:

[از گزاره‌های توصیفی یعنی گزاره‌های مشتمل بر "است" منطقیاً نمی‌توان گزاره‌های تجویزی یعنی گزاره‌های مشتمل بر "باید" یا "نباید" را نتیجه گرفت] (جزوه مزبور، صفحه ۱۴).

مقصود نویسنده اینست که: هر چند همجنس‌گرایی، کاری بر خلاف طبیعت انسانی باشد ولی نمی‌توان از امری که مخالف نهاد انسانی "است" نتیجه گرفته که پس "باید" از آن دوری گزید!

در پاسخ نویسنده باید گفت که: اولاً خود ایشان در طی چند صفحه از جزوه خویش پافشاری نموده‌اند که همجنس‌گرایی بر خلاف طبیعت انسان نیست از اینرو نباید آن را منع نمود. پس اگر از "نیست" به "نباید" می‌توان رسید از "هست" هم به "باید" می‌توان نائل آمد!

ثانیاً: دلالت‌ها، اقسام گوناگونی دارند. در دلالت تکوینی، می‌توان از "توصیف" پیام "تجویز" را دریافت. مثلاً همینکه آفریدگار از یک سو در وجود انسان احساس گرسنگی و تشنگی نهاده و از سوی دیگر، آب و غذاهای طبیعی را در اختیار وی گذاشته‌است، به زبان تکوین بدانها اجازه داده که از آب و غذا بهره‌مند شوند. به قول مولوی:

خواجه چون بیلی به دست بنده داد بی زبان معلوم شد او را مُراد!

آری، از کتاب طبیعت می‌توان فرمانهای پروردگار جهان را تا اندازه‌ای دریافت.

ثالثاً گزاره‌های "توصیفی" با "واسطه" می‌توانند به گزاره‌های "تجویزی" به پیوندند. یا "است‌ها" به "بایدها" برسند. یعنی می‌توان گفت: «همجنس‌گرایی، انحراف از طبیعت انسانی است و هر انحرافی از طبیعت بر خلاف سلامت نفس است، خردمند از عدم سلامت نفس دوری می‌گزیند، پس خردمند از همجنس‌گرایی باید دوری کند». اگر کسی در کبرای کلی این قیاس، یعنی: «هر انحرافی از طبیعت، بر خلاف سلامت نفس است» مناقشه کند، از او می‌خواهیم تا تفاوت میان انسان "سالم" و "ناسالم" را بیان نماید و بگوید که معیار آن چیست؟ آیا جز "طبیعت غالب" میزان و ملاکی وجود دارد؟ [مثل آنکه حالت تب یا ضعف را با حرارت ۳۷ درجه در بدن انسان می‌سنجند].

اما اینکه نویسنده جزوه می‌گوید: «اگر همجنس‌گرایی، بر خلاف سلامت نفس باشد آیا می‌توان کسی را به خاطر آنکه در تب می‌سوزد و هذیان می‌گوید، اخلاقاً نکوهش کرد؟» (جزوه مزبور، صفحه ۳).

پاسخ آنست که: آری چنین کسی را از دو جهت نکوهش باید نمود. اول آنکه: چرا "مقدمت بیماری" را برای خود فراهم ساخته و به تب و هذیان در افتاده‌است؟ و دوم آنکه چرا در اندیشه معالجه خود بر نمی‌آید و با بیماری مبارزه نمی‌کند؟ چون بیماری به هر حال یک امر عارضی است نه ذاتی و اصلی. و البته عدم سلامت نفس هم، بیشتر نقصان اخلاقی و روانی است تا عضوی و بدنی.

همجنس‌گرایی و فلاسفه جدید

نویسنده جزوه پس از فراغت در مجادله با افلاطون و ارسطو به آراء برخی از فلاسفه غرب (که نسبت به فیلسوفان قدیم یونان، آنان را فلاسفه جدید خوانده‌ایم) می‌پردازد و از میان ایشان، رأی امانوئل کانت فیلسوف نامدار آلمانی را می‌آورد که گفته‌است:

«رفتارهای همجنس‌گرایانه، مایه خوارداشت آدمی و هتک حرمت انسانیت هستند».

نویسنده پس از گزارش رأی کانت، به نقل نظر یکی از فلاسفه معاصر انگلیس راجر اسکروتن می‌پردازد و از قول وی می‌نویسد:

«رفتارهای همجنس‌گرایانه، به دو دلیل مهم به لحاظ اخلاقی در خور نکوهش هستند. نخست آنکه: روابط میان همجنس‌گرایان (خصوصاً مردان همجنس‌گرا) بسیار سطحی و ناپایدار است. دوّم آنکه: روابط میان همجنس‌گرایان (خصوصاً مردان همجنس‌گرا) به نحو نا‌متعارفی بی‌بند و بارانه است و نهایتاً به نوعی زندگی هرزه‌گرایانه می‌انجامد.»

نویسنده هیچیک از این عیوب را نمی‌پذیرد و آنها را از نفس عمل جدا می‌نماید و همچنان همجنس‌گرایی را بی‌نقص و عیب می‌شمارد!

ما رأی کانت را صائب می‌شماریم. اما درباره نظر فیلسوف انگلیسی، عقیده داریم که عیوب بر شمرده وی از همجنس‌گرایی، عیوب عارضی است. یعنی چنانچه همجنس‌گرایان، روابطی پایدار و متعارف هم با یکدیگر داشتند، باز عمل آنها قبیح و مذموم بود زیرا نفس عمل مزبور، عیناک و ناسالم است.

اما کانت مسئله مورد بحث را در دستگاه اخلاقی از فلسفه خود برده و به تحلیل آن پرداخته‌است. راه ما از او تا حدودی جدایی دارد ولی در نتیجه به داوری وی می‌رسیم و همجنس‌گرایی را ذاتاً - نه عارضاً - مایه خوارداشت و هتک حرمت انسانی می‌دانیم. به نظر ما، کمال انسانی اقتضاء می‌کند تا یک "مرد" خود را کاملاً "مرد" یابد همچنانکه یک "زن" خود را "زن" احساس کند. همجنس‌گرایی، این تصویر را در زن و مرد خدشه‌دار می‌سازد و به ویژه مردان مفعول را وادار می‌کند همانند زنان، دلربایی نمایند و خود را تسلیم شهوات مردانه دیگران سازند و نیز زنان را به حرکات شبه مردان می‌کشاند. همجنس‌گرایی، مردان زن‌نما و زنان مردنما تحویل می‌دهد! چرا پزشکان اصرار دارند که "دو جنسی‌ها" را با عمل جراحی به صورت مرد کامل یا زن کامل در آورند؟ زیرا به خوبی دریافته‌اند که "دوگانگی شخصیت" در آنها مشکلات بسیاری بیار می‌آورد و بر تصمیم‌گیری‌های ایشان در زندگی، تأثیر منفی می‌گذارد. همجنس‌گرایی به شکل ملایمتری، اشخاص را به "دوگانگی شخصیت" سوق می‌دهد و چنانکه کانت گفته‌است مایه هتک حرمت انسان می‌گردد زیرا به "کسر شخصیت مرد و زن" می‌انجامد.

ایران - تهران: مصطفی حسینی طباطبائی

۱۳۸۴ هـ. ش